

درباره کابینه یازدهم
دولت اسلامی ایران



بهر روز فرهیخته

اکنون بیش از سه ماه است که شیخ حسن روحانی، مقام بلندپایه امنیتی در کل دوره رژیم جمهوری اسلامی، بوروکرات مدافع خصوصی سازی در اقتصاد و هم خط هاشمی رفسنجانی در پیشبرد منافع کلان سرمایه های خصوصی، و دیپلمات مصالحه جو با دولت های غربی به عنوان رئیس جمهور ایران انتخاب شده است. چه شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ای انتخاب او را به ریاست جمهوری فراهم کرده است؟

نگرانی های مردم ایران از وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور و وعده های روحانی از ایجاد «دولت تدبیر و امید» که پاسخگوی عوامفریبانه ای برای رفع این نگرانی ها بوده است کارساز رسیدن او به پست ریاست جمهوری شد. ولی چرا در حالی که از هاشمی رفسنجانی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان رفع صلاحیت شد، این قضیه برای روحانی رخ نداد؟ این را باید در سابقه امنیتی و در شخصیت مصالحه جوی او که هرگز در برابر «مقام معظم رهبری» خودی نشان نداد و نیز در تمایل او به «تعامل»

شماره ۲۷ - آبان ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

- درباره کابینه یازدهم دولت اسلامی ایران ص ۱
پاداش های «غیر شمول پوششی» برای چپاول
بی حساب و کتاب دارائی کارگران ص ۶
معنی ملموس «حماسه اقتصادی و حماسه سیاسی»
خامنه ای ص ۹
زنان قربانی در چنگال سیاه گردانندگان صنعت سودآور
مواد مخدر ص ۱۲
«صنف» یا طبقه؟ مبارزه «صنفی» یا مبارزه طبقاتی
با سرمایه داری در عرصه اقتصادی - اجتماعی؟
ص ۱۵

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

با دولت های غربی که ولی فقیه آن را در شرایط تحریم های اقتصادی وسیع بین المللی به ضد حکومت اسلامی چاره ناپذیر می بیند، دید.

انتخابات ریاست جمهوری یازدهم پس از هشت سال ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد که در آن وضعیت اقتصادی ایران در نتیجه بحران اقتصادی جهان و تحریم های اقتصادی و نیز سیاست های اقتصادی دولت او به بدترین موقعیت اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد، صورت می گرفت. بنا به اعتراف دولت مردان ایران در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد رشد اقتصادی کشور منفی شد و به بیش از منهای 5 درصد رسید، بیکاری بالای پنج میلیون نفر و تورم بالای 40 درصد وضعیت زندگی و معیشت توده مردم را بسیار سخت کرده بود. دولت 50 درصد کسر بودجه داشت و 180 هزار میلیارد تومان بدهی بالا آورده بود. دزدی های میلیاردی از بانک ها و دولت یکی پس از دیگری برملا شده بود. به سبب تحریم های بین المللی پروژه های اقتصادی یکی پس از دیگری تعطیل شده بود و در نتیجه بیکاری همچنان رو به گسترش بود. کاهش تولید داخلی و درآمد نفتی، تحریم های بانکی و تجاری ایران به افزایش تورم دامن زده بودند. در نتیجه همه اینها امنیت اقتصادی مردم به مخاطره افتاده بود. افزون بر تحریم ها و فشار حاصل از آن بر زندگی توده مردم، نگرانی های حمله نظامی به ایران در رابطه با

مسأله هسته ای و فرو رفتن کشور در جنگ و آینده نامعلوم آن، یکی دیگر از عواملی بود که در رأی دادن مردم به روحانی، که از او تصور سامانده صلح آمیز مسأله هسته ای را داشتند، بسیار مؤثر بود.

روحانی با همه وعده های خود به عنوان «دولت تدبیر و امید» به ریاست جمهوری انتخاب شد. حال او می بایست وزرای کابینه اش را انتخاب کند؛ آیا وزرای که او به مجلس شورای اسلامی معرفی کرد متناسب با وعده هایش بودند؟ نخست آنکه او اصلاح طلبان حکومتی را به رغم آنکه در رسیدن او به ریاست جمهوری بسیار مؤثر بودند به کابینه خود وارد نکرد. چرا او این کار را انجام نداد؟ زیرا این عمل باب طبع رهبرش و اصول گرایان نبود. دوم آنکه قریب به اتفاق کسانی که او به عنوان وزیر احتمالی به مجلس شورای اسلامی معرفی کرد همکاران امنیتی خود او بودند. کابینه حسن روحانی از همان آغاز کارش ساز سیاست ریاضت کشی. کاهش بودجه دولت و از جمله حذف یارانه های نقدی را کوک کرد؛ چیزی که بی تردید بر اوضاع اقتصادی کشور و زندگی مردم تأثیری نامطلوب و حتی می توان گفت مخرب خواهد گذاشت.

حسن روحانی پیش از انتخابات در یک تجمع در برابر شعار «زندانی سیاسی آزاد باید

گردد» با همان عوام فریبی خمینی که می گفت همه کارگرند پیامبر اکرم هم کارگر بود یا هر روز روز کارگر است، گفت: «چرا فقط زندانی سیاسی؟ کاری کنیم همه زندانیان آزاد شوند». او بدین ترتیب نه تنها از امر آزادی زندانیان سیاسی شانه خالی کرد، بلکه حتی آزادی زندانیان سیاسی را همسنگ آزادی جنایتکاران تلقی نمود. او در برابر خواست بازگشایی انجمن صنفی روزنامه نگاران گفت: «نه تنها این انجمن بلکه همه انجمن ها را باید براساس قانون فعال کرد زیرا انجمن ها بهترین راه حل مسایل هر صنف هستند.» اما بیش از سه ماه که از وعده صد روزه او برای تغییرات اقتصادی و اجتماعی می گذرد اثری از بازگشایی این انجمن ها ظاهر نشده است.

وزرای اطلاعات، کشور، دفاع و دادگستری رئیس جمهور، حسن روحانی، همگی از میان بورکرات - نظامی های اصول گرا انتخاب شده اند و وزیر کار امنیتی او، علی ربیعی، از زمره اوباش خانه کارگر بود. آخوند پور محمدی، وزیر دادگستری، مستقیماً یکی از جنایتکاران دوران کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت است. وزیر ارشاد، علی جنتی، از همان ابتدا طرح خودسانسوری را که به مراتب بدتر از اشکال سانسور دولت های پیشین است ارائه کرد که موجب اعتراض وسیع نویسندگان و ناشران شد. وزیر دفاع، حسین دهقان، پیش از انتصاب به وزارت دفاع رئیس هیأت مدیره

شرکت مبین ایران بود که از زیر مجموعه های «ستاد اجرایی فرمان امام» و به عبارت دیگر امپراتوری مالی خامنه ای بوده است. روحانی، محمد شریعتمداری عضو هیأت مدیره ستاد اجرایی فرمان امام را به عنوان معاون اجرایی رئیس جمهور برگزید. برگماری چنین تیپ از افرادی به وزارت از سوی حسن روحانی در راستای این نظر ولی فقیه، علی خامنه ای، است که می گوید: «حکومت به طور طبیعی به معنای تجمع قدرت و ثروت است؛ یعنی اموال بیت المال و اقتدار اجتماعی و اقتدار سیاسی در دست بخشی از حکام است.»

وزیر اقتصاد و دارایی، علی طیب نیا، که «راهبرد کلیدی» در اقتصاد را «خصوصی سازی واقعی» می داند، خواستار توسعه بازار سرمایه است. او می خواهد شرایط برای کلان سرمایه های خصوصی فراهم شود. او مانند همه اقتصاددانان بورژوا، بویژه نئولیبرال ها، این توسعه را در خدمت «مهار بیکاری» جلوه می دهد و می گوید: «باید با طراحی و اجرای سیاست های هماهنگ اقتصادی (اعم از مالی، پولی و تجاری) این هدف را پی گرفت.» او می گوید: «نظام مالی در اقتصاد ایران بانک محور است و بازار سرمایه نقش مسلط را در آن ایفا نمی کند، اما توسعه بازار می تواند شکل جدیدی از تجهیز و تخصیص منابع را در اقتصاد ایران ایجاد کند. به عبارت صریح تر باید به بازسازی و تقویت بازار سرمایه کشور

اقدام کرد تا مانع از پیچیده تر شدن مشکلات شود.» یکی از نتایج چنین نگرشی اجرای سیاست انقباضی با بالا بردن نرخ بهره در اعطای وام بانکی به مردم است. او می گوید: «خصوصی سازی در اقتصاد ایران نیز یکی از مسایلی است که عدم توجه لازم و البته صحیح به آن، مشکلات ساختاری اقتصاد را عمق می بخشد.» او از جمله اقدامات مهمی را که برای اعتلای اقتصاد ایران توصیه می کند عبارت است از «ایجاد احساس امنیت اقتصادی در بخش خصوصی از طریق ایجاد ساز و کارهای گسترش حقوق مالکیت».

از جمله برنامه اقدامات مربوط به بازار سرمایه که از سوی وزیر اقتصاد و دارایی توصیه می شود سه نکته زیر است: 1- «توسعه بازار سرمایه و هدایت شرکت ها به تأمین مالی از بازار سرمایه» 2 - «تفکیک تأمین مالی خرد و کلان و هدایت نظام بانکی به سمت تأمین مالی کلان و سایر مؤسسات غیر بانکی به تأمین مالی خرد» 3 - «افزایش واگذاری های اصل 44 [قانون اساسی] با تأکید بر واگذاری مدیریت به بخش خصوصی»

حسن روحانی در نطق خود در سازمان ملل، سپاسگذاری مردم ایران را از سیاست «تدبیر و امید» خود چنین بیان می کند: «یک نمونه زنده، گزینش هوشیارانه امید و تدبیر، و اعتدال توسط مردم بزرگ ایران در انتخابات اخیر است؛ که با

تبلور مردم سالاری دینی [نیازی به شرح این مسأله نیست که تا چه حدی مردم سالاری یا دموکراسی با دین و بویژه با دولت دینی یا حکومت اسلامی منافات دارد و تا چه اندازه دروغین است!] و انتقال آرام قدرت اجرائی نشان داد که ایران لنگرگاه ثبات در دریای ناآرامی های منطقه ای است.» این یادآور «جزیره ثبات» شاه است! روحانی درباره نگرش دولت خود به سیاست خارجی می گوید: «دوران حساس انتقالی کنونی در روابط بین الملل مشحون از خطرات، و البته توأم با فرصت های کم نظیری است. هرگونه محاسبه نادرست از وضعیت خود و دیگران، آسیب های تاریخی را در بر دارد تا جایی که خطای یک بازیگر، اثرات منفی بر همگان خواهد داشت.» «هیچ تضمینی وجود ندارد که دوران آرامش بین قدرت های بزرگ نیز در دام گفتمان ها، رفتارها و کردارهای خشن گرفتار نیاید.» «تلاش برای حذف بازیگران منطقه ای از فضای عمل طبیعی آنها، سیاست های موسوم به مهار، تغییر نظام های سیاسی از بیرون مرزها، و تلاشی که برای برهم زدن حدود و ثغور سیاسی متبلور می شود، بسیار خطرناک و تنش آفرین است.» «جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای نسبت به امنیت منطقه و جهان، مسئولانه برخورد می کند و آمادگی همکاری چند جانبه و همه جانبه با سایر بازیگران مسئول در این عرصه ها را دارد. ما از صلح مبتنی بر دموکراسی و صندوق رأی در همه جای جهان از جمله در

سوریه و بحرین و دیگر کشورهای منطقه دفاع میکنیم».

در مقابل چنین سیاستی وزیر خارجه آمریکا، جان کری، خاطر نشان می کند که: «آمریکا برای لغو تحریم های اقتصادی فلج کننده ایران عجله ای ندارد». ولی در مقابل این برخورد دولت آمریکا، رژیم جمهوری اسلامی از پیش موضع روشنی اتخاذ کرده است. برای حکومت اسلامی «... حفظ نظام اسلامی ایران نخستین اولویت و بالاترین آرمان است. یعنی آرمانی داریم که بر تمام آرمانهای دیگر برتری دارد و بر آنها حاکم است. پس از قرن ها، نظامی اسلامی تأسیس شده که حفظ آن نظام، بالاترین واجب است. همان گونه که امام (ره) فرمودند، حفظ نظام، اوجب واجبات است. لذا اگر روزی ببینیم پیگیری هدف خاصی، نظام را با تهدیدی جدی مواجه می سازد، بی تردید باید آن را رها کنیم. ... این نظر همه مسئولین و نخبگان است. ... همواره در آرمان خواهی، آرمان برتر حفظ نظام اسلامی است.» (حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته ای، ص 80 - 79، تأکید از اصل است) روحانی در همین کتاب می گوید: «بی تردید، " نظام اسلامی" که حفظ آن مهم ترین هدف مردم و مسئولین است، در صورتی با فناوری هسته ای تقویت خواهد شد که در زمان مناسب و با برنامه ریزی حساب شده به دست آید، چه اینکه این امر بدون محاسبه دقیق می تواند به تهدید نظام تبدیل شود.» (همانجا، ص

(432)

برای حکومت اسلامی ایران غنی سازی اورانیوم که زمینه توان ساخت سلاح هسته ای را فراهم می کند و این توان به طور توأمان یک وسیله برتری طلبی منطقه ای و سلاح بازدارنده در مقابل تهاجم خارجی است، یک آزمون از نوع ارتجاعی استقلال سیاسی نیز هست که در گرو به رسمیت شناخته شدنش در روابط بین المللی است. چرا آزمون استقلال حکومت اسلامی چنین یک وجهی تنها وابسته به یک عامل، یعنی غنی سازی اورانیوم، است؟ و آیا اگر در روابط بین المللی غنی سازی اورانیوم در ایران، به رسمیت شناخته شود، ایران واقعا در نهایت به کشوری مستقل تبدیل خواهد شد که همه مسایل داخلی و خارجی اش را خود راسا تعیین کند و به پیش برد؟ براساس همین توهم سازی است که وزیر خارجه رژیم، محمد جواد ظریف، می گوید: «انرژی هسته ای یک جهش است. حرکتی به سوی تعیین سرنوشت خویش، بجای اینکه اجازه دهیم دیگران برای ما تصمیم بگیرند.» (ایسنا، خبرگزاری دانشجویان 29 آبان 1392)

در همین رابطه روحانی از قول مقاله سفیران 6 کشور اروپایی در ایران که در 9 ژوئن 2011 در روزنامه گاردین چاپ شد می نویسد: «ایران حقوق بین الملل را نقض نکرده است. غنی سازی هسته ای و حتی به آستانه بمب هسته ای رسیدن با حقوق بین الملل منافاتی ندارد.» خود روحانی پیش از بیان گفته 6 سفیر می گوید: «دومین هدف، " توسعه قدرت ملی ایران" از طریق

تکمیل فناوری هسته ای و حفظ دستاوردهای آن بود.»

حکومت اسلامی ایران غنی سازی اورانیوم را «افتخار ملی» خود می داند. این امر از آن رو برای این حکومت افتخار ملی است که علاوه بر توان بالقوه ساختن سلاح هسته ای، غنی سازی اورانیوم ابزاری برای آزمون استقلال این حکومت از قدرت های جهانی محسوب می شود. با آنکه در تحلیل نهایی استقلال اقتصادی کشورها از یکدیگر ممکن نیست، ولی حد یا نسبتی از استقلال اقتصادی بویژه در زمینه تولید اجتماعی، شرط استقلال سیاسی کشورها، بخصوص از دولت های جوامع پیشرفته صنعتی، است.

از دیدگاه ما حتی اگر رژیم اسلامی ایران در مسأله هسته ای توفیق کامل یابد، امری که بسیار بعید به نظر می رسد، باز در تحلیل نهایی رژیمی وابسته به امپریالیسم است. این رژیم از آن رو چنین است که در ظرفیتش آن حد نسبی از استقلال اقتصادی که لازمه استقلال سیاسی است وجود ندارد. رژیمی که سرمایه تجاری و رانت خواری زمین در حکومت آن نقش بسیار مهمی دارد و از جمله متکی بر درآمدهای قرون وسطایی مذهبی است و تحریم های کشورهای غربی در حال فلج کردن آن است، در تحلیل نهایی نمی تواند به لحاظ سیاسی رژیمی مستقل باشد. هرچند این رژیم برای بقای خود و استقلال سیاسی اش با دولت های امپریالیستی در مبارزه است، اما این مبارزه از موضع ارتجاعی پان

اسلامیستی است و مبارزه ارتجاعی با امپریالیسم نمی تواند به استقلال سیاسی منجر شود. اما قطعا متضمن سیاست پیگیر ضد کارگری و ضد دموکراتیک و سرکوب توده های مردم است.

خود حسن روحانی می گوید: «اگر روزی ببینیم پیگیری هدف خاصی، نظام را با تهدیدی جدی مواجه می سازد، بی تردید باید آن را رها کنیم. ... این نظر همه مسئولین و نخبگان است. ... همواره در آرمان خواهی، آرمان برتر حفظ نظام اسلامی است.» بنابراین مقاومت برای حفظ غنی سازی به عنوان ابزار آزمون استقلال سیاسی اگر به قیمت درهم شکستن خود رژیم جمهوری اسلامی باشد این رژیم بی تردید آن را رها خواهد کرد.

**پاداش های «غیر شمول پوششی»
برای چپاول بی حساب و کتاب
دارائی کارگران**

شیده رخ فروز

سازمان تأمین اجتماعی یکی از صندوق های بیمه درمانی، بازنشستگی، از کار افتادگی و فوت است که با مشارکت عمده بیمه شدگان یعنی اکثریت کارگران و کارکنان زحمتکش مراکز تولیدی، خدماتی، کشاورزی، بر مبنای پرداخت (کسر) مبالغی از مزد کارگران نزد این صندوق به امانت سپرده می شود تا هنگام نیاز به فریاد آنان برسد. سازمانی با سابقه 60

ساله که به همت مبارزات پیگیر کارگران و پیشروان کارگری ایران مسئولیت خدمات بیمه ای را برعهده گرفته است. سالهاست که این سازمان به بهانه نبود منابع مالی به جای آنکه به وظایف خود عمل کند، تبدیل به یکی از فربه ترین بنگاه های اقتصادی - اجتماعی ایران و لقمه ای چرب برای چاپیدن مضاعف ثمره کار کارگران و زحمتکشان توسط باندها و جناح های حاکم شده است که عنان و اختیار این سازمان را در دست دارند:

"سازمان تأمین اجتماعی یکی از تأثیرگذارترین نهادها بر بازار سرمایه و بورس کشور به شمار می رود." (سعید مرتضوی - آفتاب 92/5/29)

این در حالی است که جمعیت کثیری از محروم ترین و آسیب پذیرترین بخش توده های مردم هنوز فاقد پوشش بیمه هستند:

"حدود 6 الی 10 میلیون نفر از افراد جامعه فاقد پوشش بیمه ای و حداقل بیمه پایه هستند که متأسفانه این آمار به دهکهای پایین تر جامعه تعلق دارد" (92/5/3- آفتاب)

با توجه به این که آمارهای ارائه شده از سوی مسئولان رژیم هر جا که به نفع آنان نیست دستکاری و از واقعیت کمتر یا بیشتر بیان می شود، باید به عمق مسأله پی برد. تحت شرایط حاکم بر بازار کار ایران که دستاوردهای مبارزات کارگری یکی پس از دیگری از سوی

کارفرمایان دولتی و خصوصی به بهانه های مختلف پایمال می شود، بیمه نشدن کارگران حتی در بزرگترین واحدها و پروژه ها، عادی ترین شرط دادن کار به کارگر به شمار می رود. در حالی که استثماریان سرمایه دار فارغ از کوچکترین دغدغه ای زندگی و جان کارگران را به بازی گرفته اند، این محرومیت، در مشاغل پرخطر که توأم با بیشترین سوانح کار (مرگ، نقص عضو، یا از کار افتادگی دائم) است (مانند کارگران ساختمانی بویژه داربست کاران یا صیادان ...) مصائب زندگی خانوارهای کارگری را صد چندان نموده است. آن دسته از کارگران نیز که بیمه دارند بویژه با پرداخت هزینه های درمانی بهداشتی بیش از پیش به زیر خط فقر سقوط می کنند:

"با وجود آنکه در قانون پنجم توسعه صراحتاً اعلام شده که سهم پرداختی مردم در هزینه های درمان باید 30 درصد باشد اما امروزه شاهد هستیم که 80 تا 90 درصد این پرداختی از جیب مردم می رود که این موضوع نشان از ناکارآمدی سازمان های بیمه گر دارد. ... 14 درصد از مردم شهرنشین با پرداخت هزینه های کمرشکن درمانی به زیر خط فقر سقوط می کنند. همچنین در حاشیه شهرها و شهرک های اقماری این درصد به مراتب بیشتر است ... در تهران در بخش بستری برای بیماران، بیشترین میزان رشد هزینه های کمرشکن

درمانی را داریم که نشان دهنده استیصال مردم است." (همانجا)

گزارش های اخیر از حیف و میل و سوء استفاده های کلان در سازمان تأمین اجتماعی که تحت پوشش کمک هزینه به بیمه شده و مستمری بگیر اما به کام مسئولان رده بالای سازمان صورت گرفته است، کثافتکاری پشت پرده زالوصفتانی را که بر خوان یغمای حقوق و اموال کارگران به عیش و نوش می پردازند، عیان ساخت. چابدنی که زیر عنوان قانونی "هزینه های غیر شمول" شامل اعضای هیأت مدیره و هیأت امنای این سازمان گردیده است:

"در مصوبه هزینه های غیرشمول سال 81 مقرر شده بود این هزینه ها برای پرداخت جهت کمک بلاعوض و اعطای وام قرض الحسنه به بیمه شدگان، مستمری بگیران، کارکنان، کانون های بازنشستگان، مؤسسات و ... حسب تشخیص پرداخت شود و نامی از اعضای هیأت مدیره و هیأت امنای در این میان نیست." (شرق- 92/8/12)

در طول ماه های مرداد و شهریور سال جاری اعضای هیأت مدیره سازمان تأمین اجتماعی مبلغ 377 میلیون تومان و اعضای هیأت امنای مبلغ 463 میلیون تومان از محل اعتبارات غیر شمول برای خود پاداش در نظر گرفته اند:

"هزینه های غیر شمول عنوانی است که از مهر 91 برای واریزهای بی حساب و کتاب،

پاداش های میلیونی هیأت مدیره و هیأت امنای تأمین اجتماعی به خود و بعضی از تشکل های صنفی و نامه های محرمانه انتخاب شده است، آن هم در سازمانی که با کسری بودجه شدید برای پرداخت مستمری بیمه شدگانش مواجه است و از نقطه سر به سری عبور کرده است." (همانجا)

جالب است بدانیم بخشی از این بودجه (هزینه های غیر شمول) که در ابتدای سال 92 در زمان ابلاغ سه دوازدهم بودجه سازمان تأمین اجتماعی افزایش 25 درصدی نیز می یابد در مواردی به سرمداران برخی از تشکل های صنفی وابسته (زرد) که به عنوان نمونه از ریاست سعید مرتضوی بر سازمان، حمایت پر سر و صدایی در رسانه ها به عمل آورده بودند، نیز اختصاص یافته بود:

"در آذر سال 91 با تقاضای آقای یاراحمدیان به عنوان نماینده کارگران در هیأت امنای مبلغ یک هزار میلیون ریال در قالب کمک به تشکل صنفی وی پرداخت می شود. در راستای بذل و بخشش به تشکل های کارگری مجدداً در چارچوب چهل و چهارمین جلسه هیأت امنای سازمان تأمین اجتماعی از محل اعتبارات غیر شمول مبلغی بالغ بر 15 میلیارد ریال به تشکل های عالی رسمی کارگری پرداخت می شود تا به تساوی بین خود تقسیم کنند." (همانجا)

و پس انداز شغلی شان برای آینده، کنار نهاده اند، تا بر اهرم های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه تسلط خود را تداوم بخشند.

اگر کارگران خواهان نقش داشتن در سرنوشت کار و زندگی خود اند و آینده روشنی برای فرزندان و نسل جدید کارگران ایران می خواهند، باید این زالوصفتان انگل را از مسند قدرت به زیر کشند و بر تداوم بساط ننگین و ستمگرانه کنونی که در آن تنها نقش قربانی دارند، خط بطلان بکشند. مصادره و ملی کردن همه شرکت های بیمه یکی از موارد دموکراتیزه کردن اداره اقتصاد و رشد استعدادها و توانائی های کارگران برای اداره امور اقتصادی، بهبود زندگی مادی و معنوی توده ها است که تنها دولت جمهوری دموکراتیک شورائی کارگران و زحمتکشان توان انجام این مجموعه گام ها را خواهد داشت.

معنی ملموس «حماسه اقتصادی

و حماسه سیاسی» خامنه ای

یحیی سمندر

خامنه ای در روزهای اخیر در جمع «فرماندهان بسیج» رژیم گفت: «ما در زمینه تصمیم گیری های اقتصادی نقاط ضعفی داشتیم که این نقاط ضعف موجب شده است دشمن احساس کند می تواند رخنه ایجاد کند. تحریم و

این رقم ها بخش ناچیزی از سوء استفاده های کلان مالی به نام کارگران اما به کام دانه درشت های سرمایه دار حاکم بر سازمان است، که در جنگ بر سر سهم بری بیشتر بین شرکا و رقبا به بیرون درز نموده است. اما با این وصف، باز هم برای این حضرات آب از آب تکان نخورده است:

" در نامه اداری و مالی به دولت خواه 27 مورد صورت جلسه و درخواست هیات مدیره ذکر شده که عمده آن برای پاداش های خود اعضای هیات امناء و هیات مدیره بوده است و همچنین در این نامه آمده است بررسی مصوبات و حساب و کتاب آنها در ظرف 24 ساعت عملی نیست و نیاز به یک ماه فرصت دارد. از مجموع اعضای هیات مدیره و هیات امنای قبلی، تمامی اعضای هیات مدیره از جمله دولت خواه، پرهیزگار، فیروزی، عمادی، صابری و عسگریان در مسند خود باقی مانده اند اما اعضای هیات امناء تغییر کرده اند." (همانجا)

کارگران و زحمتکشان با افراد خانواده خود بزرگترین طبقه اجتماعی جامعه اند. سرمایه داران و زمینداران حاکم (دولتی و خصوصی) با سرشکن کردن بار تمامی هزینه ها بر گرده این خیل عظیم و بهره کشی از ثمره کارشان، آنان را از دخالت، تصمیم گیری، نظارت و تعیین سرنوشت خویش و حتی در حفظ دارائی

امثال آن برای ما فرصتی است که این نقاط ضعف را بشناسیم و آنها را برطرف کنیم.»

آنچه خامنه ای «نقاط ضعف» می نامد در واقع روندها، اقدامات و پدیده های فاجعه باری اند که شیوه تولید سرمایه داری و بحران های آن در سطح جهانی و ملی، و سیاست های ارتجاعی داخلی و خارجی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در زمینه های اقتصادی-اجتماعی، حقوقی، مدنی و فرهنگی در طول سلطه این رژیم و به ویژه در ده سال گذشته بر کارگران و دیگر زحمتکشان تحمیل کرده اند.

هر چند همه کابینه های جمهوری اسلامی، بدون استثنا، از آغاز روی کار آمدن این رژیم تاکنون در ایجاد شرایط وخیم اقتصادی و اجتماعی برای اکثریت 90 درصدی یا بالاتر مردم شریک جرم بوده اند اما بی تردید کابینه احمدی نژاد سهم و نقش ویژه ای در فروپاشی اقتصاد ایران و سیه روزی کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه داشته است. نکته اینجاست که خامنه ای، مانند تمام دروغگویان، شیادان و فریبکاران، «کم حافظه» است. او «به یاد نمی آورد» یا درست تر بگوئیم به نفعش نیست به یاد آورد که با تمام قوا از به اصطلاح «سیاست اقتصادی» احمدی نژاد دفاع کرد و خود را هم نظر و هم رأی او در زمینه اقتصادی و سیاست خارجی خواند.

خامنه ای که شدت بحران اقتصادی و سیاسی جاری، افزایش نارضائی توده ها و امکان از دست دادن کنترل امور را می دید شعار «حماسه سیاسی و حماسه اقتصادی»، را از انبار شعارهای توخالی و دهن پرکنی که جمهوری اسلامی در تولیدشان تخصص دارد، بیرون کشید و بر سر زبان سردمداران حکومتی و تبلیغات چی های رژیم انداخت. «حماسه اقتصادی» جمهوری اسلامی در واقعیت عبارت است از 5 تا 5.5 میلیون بیکار (بین 20 تا 25 درصد جمعیت فعال اقتصادی) که هر سال طبق گفته مقامات رسمی حدود یک میلیون به آنها افزوده می شود، نرخ تورم رسمی بالای 40 درصد، کاهش شدید تولیدات صنعتی در رشته های مختلف که گاه به 50 درصد یا بالاتر می رسد، رشد اقتصادی منهای 5.4 درصد، انهدام کشاورزی، تخریب منابع تولیدی، طبیعی و زیست-محیطی، شدت یابی بی سابقه فقر که میلیون ها نفر را به مرگ از گرسنگی تهدید می کند: فقر و سیه روزی ای که کابینه روحانی، با سیاست ریاضت کشی به نفع سرمایه داران بزرگ و تحمیل بار بحران بر دوش کارگران و زحمتکشان، بر شدت و گستره آن می افزاید.

پرده اول «حماسه سیاسی» خامنه ای، در عرصه سیاست داخلی، با انتخابات ضد دموکراتیک ریاست جمهوری و بیرون آمدن مهره ای از صندوق های رأی که بتواند به

طور موقت تضادهای درونی رژیم را رفع و رجوع کند و در همان حال سیاست سرکوب و کشتار را در کنار فریب و وعده و وعید به پیش ببرد، شروع شد. «حماسه سیاسی» خامنه ای در عرصه بین المللی، که پیش زمینه های آن ماه ها پیش از انتخابات ریاست جمهوری تدارک دیده شده بود، شامل معاملات و بده بستان های رژیم با قدرت های بزرگ امپریالیستی در عرصه های مختلف از جمله مسایل هسته ای و منطقه ای برای تضمین بقای رژیم جمهوری اسلامی و بیرون آمدنش از کلاف سر درگم تضادهای اقتصادی، سیاسی و استراتژیک است.

اما به اصطلاح «نقاط ضعفی» که خامنه ای بدان اشاره می کند، هر روز و هر ساعت آثار مخرب خود را در زندگی توده های مردم، به ویژه کارگران نشان می دهد. روزنامه دنیای اقتصاد، که معمولاً «نیمه پُر لیوان» را نشان می دهد، در مقابل کاهش شدید تولید خودرو دیگر نتوانسته این نیمه پُر را پیدا کند و در شماره 30 آبان خود به نقل از ایسنا نوشته است:

«تولید برخی از خودروهای سواری داخلی در حد قابل توجهی کاهش یافته است. مهر ماه امسال تولید پژو 405 دوگانه سوز ایران خودرو مرکزی با افت 99.4 درصدی از 2939 دستگاه در مهر ماه 91 به 17 دستگاه کاهش

یافته است. تولید تندر 90 ایران خودرو نیز با افت صد درصدی از 3854 دستگاه به صفر رسیده است. در این مدت تولید پژو 405 دوگانه سوز ایران خودرو خراسان با کاهش صد درصدی از 162 دستگاه به صفر کاهش یافته است. تولید سوزوکی نیز با افت 88.6 درصدی از 201 دستگاه در مهر ماه 91 به 23 دستگاه در مهر ماه 92 رسیده است. تولید سمند ایران خودرو مازندران با کاهش صد درصدی از 1364 دستگاه در مهر 91 به صفر رسیده است. در این مدت تولید مگان با کاهش 95.5 درصدی از 976 دستگاه در مهر 91 به 44 دستگاه کاهش یافته است. تولید ماکسیما نیز با افت صد درصدی از 82 دستگاه به صفر رسیده است. تولید ام وی ام 110 چهار سیلندر با کاهش 98 درصدی از 487 دستگاه به 9 دستگاه کاهش یافته است. تولید لیفان 620 نیز با افت صد درصدی از 617 دستگاه به صفر رسیده است. مهر ماه امسال تولید ام وی ام 530 با کاهش 89.4 درصدی از 1130 دستگاه به 20 دستگاه کاهش یافته است. تولید خودروی وولکس نیز با افت 86 درصدی از 203 دستگاه به 28 دستگاه رسیده است.»

همین وضعیت در مورد تولید اتوبوس نیز صادق است. بنا بر گزارش خبرگزاری ایسنا در تاریخ 27 آبان، تولید اتوبوس در شرکت های ایران خودرو دیزل، یاوران خودرو شرق، رانیران و آکیا دویچ در مهرماه سال

طبقه کارگر ایران و اکثریت عظیم توده های مردم هیچ آینده ای جز استثمار، ستم، خواری، جهل و تاریک اندیشی در نظام جمهوری اسلامی و به طور کلی در نظام سرمایه داری با هر شکل و شمایل دیگر ندارند. کارگران تنها با شناخت علمی وضعیت عینی اقتصادی-اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، با شناخت تضادهای جامعه ای که در آن زندگی می کنند، با شناخت دشمنان طبقاتی خویش و با اتحاد رزمنده با تمام هم طبقه ای های خود در درجه اول و نیز با تمام زحمتکشان جامعه برای سرنگون کردن انقلابی وضع موجود، و با داشتن طرح و برنامه ای نو از جامعه آینده، جامعه ای فارغ از استثمار که اداره آن به دست مولدان و نه استثمارگران باشد خواهند توانست سرنوشتی دیگر برای خود رقم بزنند.



زنان قربانی در چنگال سیاه گردانندگان

صنعت سودآور مواد مخدر

شیده رخ فروز

جاری به نسبت زمان مشابه در سال 91 با صد در صد کاهش به صفر رسید.

البته در همین هشت ماه سال 1392 قیمت سهام شرکت های عرضه شده در بورس به طور متوسط دو برابر شده است و اگر شاخص قیمت سهام از مرداد سال 1391 تاکنون را در نظر بگیریم خواهیم دید که این شاخص از 24000 به حدود 80000 رسیده یعنی بیش از 3 برابر شده است. حتی اگر تورم را از این رقم کم کنیم شاهد بیش از دو برابر شدن دارائی های سهامداران بورس هستیم که عبارتند از نهادهای وابسته به دستگاه بوروکراتیک - نظامی و مذهبی و بزرگترین سرمایه داران بخش خصوصی.

همه آمارها و داده هایی که در بالا بدان اشاره شد نشان دهنده این واقعیت اند که شکاف طبقاتی و فاصله فقر و ثروت روز به روز وسیع تر می شود و رژیم ارتجاعی حاکم که نماینده و مدافع بزرگترین استثمارگران است ماشین سرکوب و دستگاه تبلیغاتی و دروغ پراکنی اش را برای حفظ وضع موجود و تداوم سلطه ننگینش به کار می اندازد و در این راه از هیچ چیز ابائی ندارد. تا رژیم جمهوری اسلامی هست و تا زمانی که سرمایه داری هست طبقات استثمار شونده مجبور به تحمل این وضعیت خواهند بود.

رشد بیسابقه اعتیاد و مصرف سوء مواد مخدر بویژه مخدرهای صنعتی در جامعه ایران بیداد می‌کند. کشیده شدن فزاینده زنان به این ورطه نیز پیامدهای وخیم تری به بار آورده است. زنان که در این زمینه آسیب پذیرتر از مردانند، با لطمات دردناکتری روبرو اند. شیوع این پدیده در زنان زمانی چشمگیرتر می‌شود که با بی‌خانمانی، کارتن‌خوابی و تکدی وسیع زنان معتاد و رانده شده از سرپناه و جامعه مواجه ایم. زنانی که بدون هیچ‌گونه حمایت مادی و عاطفی به حال خود واگذاشته شده و در خیابان‌ها رها گشته‌اند، بیش از هر زمان تحت انواع آزارها، تحقیر، خشونت و مشکلات از هویت مستقل انسانی خود تهی می‌گردند. در این میان نهادهای دولتی و مسئول مطابق معمول، با بودجه‌هایی که حیف و میل می‌کنند، از زیر بار وظایف خود شانه خالی می‌کنند و بیشرمانه به معضلاتی که حاکمیتشان مسبب آن است دامن می‌زنند.

"15 درصد از معتادانی که در تهران ولگردی می‌کنند، زن هستند ... شهرداری هنوز نتوانسته برای زنان گرمخانه ایجاد کند تا حداقل این‌گونه زنان حداقل شب‌ها در پارک‌ها و مکان‌های نامناسب نباشند و این به دلیل عدم پذیرش اجتماع برای ایجاد چنین مکانی است." (آرمان 92/8/9)

"25 درصد متکدیان را زنان و مابقی را مردان تشکیل می‌دهند که این میزان نشان دهنده رشد متکدیان زن نسبت به سال‌های گذشته است ... در کنار متکدیان زن، تعداد زنان بی‌خانمان هم افزایش پیدا کرده ... زنان تکدی دو گروه هستند، یک گروه کسانی که به همراه خانواده تکدی‌گری می‌کنند، یک عده دیگر هم زنانی هستند که تنها هستند و چون درآمدی ندارند برای امرار معاش خودشان این کار را می‌کنند. این موارد همراه با سایر آسیب‌های اجتماعی افزایش پیدا می‌کند. وقتی اعتیاد، ایدز، طلاق و بیکاری زیاد می‌شود باید منتظر افزایش تکدی‌گری افسارمخلف هم بود. عده‌ای از زنانی که در خیابان به دنبال کسب درآمد از راه تکدی‌گری هستند، معتادند، عده دیگری مبتلا به ایدز هستند، برای عده‌ای از آنها جایی در خانه نیست و عده‌ای هم برای تأمین معاش این کار را انجام می‌دهند. اگر به 10، 15 سال گذشته برگردیم با متکدیان زن و دختر کمتری مواجه بودیم اما الآن اینطور نیست." (شرق 92/4/22)

ابعاد وسیع به خیابان کشیده شدن زنان به دنبال کسب درآمد در تمامی اشکال از دستفروشی تا تکدی، روسپیگری و اعتیاد در کنار کودکان کار و خیابان، به دنبال موج فزاینده بیکاری، اخراج‌سازی، عدم پرداخت دستمزدهای معوقه، دریافتی‌ناچیز بازنشستگان و مستمری‌بگیران، امری اجتناب‌ناپذیر گردیده و بازتاب

این شرایط بر محیط زندگی توده های زحمتکش بازتولید همین چرخه فلاکت بار می باشد. در خانواری که ماه ها حقوق به تعویق افتاده، درآمد ناچیز یا فاقد درآمد است، مسکن و تغذیه، بهداشت و درمان، تحصیل، تفریح و سرزندگی، معنایی ندارد، پس زنان و کودکان تحت فشار ناچار به حضور در خیابانند. برای اقلیت سرمایه دار و زمیندار حاکم تنها حفظ موقعیت موجود و بقای خود که با پشتوانه اعمال سیاست سرکوب و ستم قرون وسطایی درهم تنیده است، قابل اعتنا بوده و تمامی مصائب درگیر جامعه را یا کتمان و پرده پوشی می نمایند و یا از گرده توده ها خرج وصله پینه کردن سیستم معیوب سرمایه داری حاکم را بیرون می کشند:

"مبارزه با اعتیاد نباید محدود به ستاد مبارزه با مواد مخدر باشد. کل بودجه ای که مجلس برای این کار در نظر می گیرد عدد کوچکی است که کفاف هزینه هایی که در این بخش می شود را نمی دهد. ... برای درمان اعتیاد هر فرد در ایران 500 هزار تومان هزینه می شود. آورده دولت برای درمان هر فرد در این میان 30 هزار تومان یعنی رقمی کمتر از 10 درصد هزینه های درمان است. مابقی این رقم توسط مردم پرداخت می شود. ... بیش از 90 درصد درمان توسط مردم انجام می شود." (آرمان-

(92/8/9)

از سوی دیگر رشد اعتیاد در جامعه و افزایش چشمگیر آن در میان زنان، رشد نفع اقتصادی اقلیت حاکم را به دنبال دارد. نقش باندهای وارد کننده مواد مخدر و توزیع کنندگان وابسته به ارگان هایی نظیر سپاه قدس و سلاطین حکومتی در این صنعت پرسود، بسیار پُر رنک و مؤثر است.

حل قاطع این معضل در کنار تمامی عرصه های دیگر پاسخی قاطع و کوبنده می طلبد که از عهده و توان سودپرستان انگلی که از خون و دسترنج توده های محروم فربه تر می گردند، خارج است. رهائی جامعه از شر اعتیاد، مستلزم مبارزه و قطع چنگال های سیاه و خونین اختاپوس جمهوری اسلامی از رگ های حیات جامعه است. تنها کارگران و زحمتکشان قادرند سرزندگی و آسایش را در رگ های خشکیده جامعه جاری سازند، و شکوفایی و اعتلای نسلی توانمند از زنان، مردان و کودکان را مدیریت کنند.

«صنف» یا طبقه؟ مبارزه
«صنفی» یا مبارزه طبقاتی با
سرمایه داری در عرصه
اقتصادی- اجتماعی؟

سهراب شباهنگ، آبان ۱۳۹۲

فهم و توضیح پدیده های نو، مفاهیم و کلمات نو می طلبند. کاربرد اصطلاحات و مفاهیم کهن برای توضیح پدیده های نو، حتی اگر با تعریف های جدید توأم باشد، می تواند به کژفهمی، اغتشاش فکری و التقاط بیانجامد. یکی از این موارد، کار برد اصطلاح «صنف» به جای «طبقه» یا «مبارزه صنفی» به جای «مبارزه اقتصادی طبقه کارگر» و یا «مبارزه صنفی - سیاسی» به جای «مبارزات اقتصادی» و «مبارزات سیاسی» طبقه کارگر است که در ادبیات سیاسی و به ویژه ادبیات سیاسی بسیاری از جریان های چپ و فعالان کارگری ایران رواج دارد. اصطلاح «صنف» به جای «طبقه»، به ویژه در مورد طبقه کارگر، دیگر به کار نمی رود اما در گذشته به کار برده می شد. با این همه کنار نهادن اصطلاح «صنف» در مورد کارگران به حذف مفاهیم مربوط به صنف مانند «مبارزه صنفی»، «تشکل صنفی»، «منافع صنفی» و غیره در ادبیات مربوط به منافع طبقاتی کارگران و مبارزه

طبقاتی آنها منجر نشده است. از این رو ما روی مفهوم صنف و تفاوت آن با طبقه و نیز سابقه کاربرد صنف به جای طبقه اندکی مکث می کنیم و سپس بحث خود را در زمینه ساختار و عملکرد صنف از یک سو و تعریف طبقه و مبارزه طبقاتی و عرصه های مختلف آن از سوی دیگر به پیش می بریم و تفاوت های آنها را نشان می دهیم. سپس نادرست بودن کاربرد اصطلاحات «مبارزه صنفی» یا «مبارزه صنفی - سیاسی» را در مورد مبارزات کارگران تشریح می کنیم و به نتایج عملی این عدم دقت و در واقع التقاط در جنبش کارگری و یا دقیق تر بگوئیم در مبارزه طبقاتی پرولتاریا می پردازیم.

گفتیم که در گذشته اصطلاح «صنف» به جای «طبقه» در مورد کارگران به کار برده می شد. در زمان جنبش مشروطیت و حدود دو تا سه دهه پس از آن روشنفکران چپ و انقلابی اصطلاحاتی مانند «صنف کارگر»، «صنف فعله»، «جنگ صنفی»، «صنف ارتجاعی»، «صنف توانگر»، «صنف مفتخوران»، «کین صنفی» و غیره به کار می بردند که همه جا منظور آنها از صنف، «طبقه» بود. در ادبیات «فرقه کمونیست ایران» (حزب عدالت)، اصطلاح «طبقه» نیز به کار برده می شد اما کاربرد این اصطلاح از سوی این حزب همواره دقیق و علمی نبود. مثلاً در اسناد این حزب گاهی از «طبقه ملاکین و روحانیون و

معنی لغوی این کلمه آمده اما از نظر جامعه شناسی و اقتصادی (و در نتیجه سیاسی) طبقه با صنف تفاوت های مهمی دارد که به آنها خواهیم پرداخت. حال ببینیم معنی اجتماعی-اقتصادی صنف چیست؟

در دانشنامه بریتانیکا «گیلد» یا صنف چنین تعریف شده است: «انجمنی [اتحادیه ای] از پیشه وران یا بازرگانان که برای همیاری و پیشبرد منافع حرفه ای تشکیل شده باشد. گیلدها [اصناف] در اروپا در فاصله سده یازدهم و شانزدهم [میلادی] شکوفا شدند و بخش مهمی از بافت اقتصادی و اجتماعی آن عصر را تشکیل می دادند.» طبق این دانشنامه دو نوع صنف یا اتحادیه صنفی وجود داشته یکی صنف بازرگانان و دیگری صنف پیشه وران یا صنعتگران. صنف بازرگانان عبارت بود از اتحادیه همه یا اکثر بازرگانان یک شهر که بازرگانان عمده فروش یا خرده فروش کالاهای مختلف و آنهایی را که به تجارت محلی یا به تجارت با مناطق دوردست مشغول بودند در بر می گرفت. صنف های پیشه وران اتحادیه های شغلی بود که معمولاً شامل پیشه وران صنعت ویژه ای می شد مانند صنف بافندگان، رنگرزان، بنایان، نجاران، کفاشان، معماران، آهنگران، نانویان، قصابان و غیره. اصناف یک رشته عملکردهای مهم در اقتصاد محلی داشتند. اصناف در ناحیه خود نوعی انحصار

بورژوازی دلال» سخن گفته می شود و گاه از «مبارزه طبقاتی در تاریخ» که در مورد اول مفهوم عامیانه رایج این اصطلاح مورد نظر بوده (که در قانون اساسی مشروطه هم بر اساس همین درک عامیانه از طبقه، از «طبقات شش گانه» اهالی سخن گفته شده) و در مورد دوم، یعنی در «مبارزه طبقاتی در تاریخ، کاربرد کلمه طبقه مبتنی درک علمی و مارکسیستی از آن بوده است.^۱ (1)

صنف و طبقه

تعریف صنف و ساختار و عملکرد آن

در لغت نامه دهخدا دو معنی برای کلمه صنف آمده است:

1- پاره ای از هر چیزی، گونه از هر چیزی، طبقه، رسته، گون

2- هر گروه و دسته و طبقه از پیشه وران و صاحبان حرفه و کسبه هم شغل چنانکه صنف بزاز، صنف قصاب، صنف کلاهدوز، صنف کفاش و غیره.

روشن است که در مباحث اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معنی دوم «صنف» مورد نظر است که معادل کلمه guild یا gild انگلیسی، corporation یا jurande فرانسوی و Gilde یا Zunft آلمانی است. در این معنی هرچند واژه «طبقه» هم جزء معادل های صنف در

در شاخه صنعت و تجارتشان به وجود آورده بودند.

در دانشنامه فرانسوی اونیورسالیس در باره corporation یا صنف چنین گفته شده: «کورپوراسیون [صنف] در نظام قدیم ارگانیزی اجتماعی بود که همه اعضای یک حرفه را، از پائین تا بالا، متشکل می کرد.»

طبق این دانشنامه عملکرد صنف عبارت بوده از دفاع متقابل و همیاری اعضا و توزیع عادلانه کار. مقررات شدیدی بر صنف حاکم بوده است: محدودیت مالکیت کارگاه ها (یک کارگاه برای هر استادکار)، و محدودیت تعداد کارگران هر کارگاه، قیمت های ثابت، کنترل کیفیت. صنف دارای سلسله مراتبی بوده که اساسا از سه رده تشکیل می شده است: شاگردان، کارگران آزموده [صنعتکاران، کارورزان] و استادکاران. اداره صنف توسط نمایندگان قسم خورده که از میان استادکاران انتخاب می شدند، صورت می گرفت. شاگرد یا کارآموز نزد یک استادکار آغاز به کار می کرد و معمولا چند سال [7 سال] طول می کشید تا کارگر آزموده یا کارورز شود. استادکار شدن دشوار بود و برای ارتقا به این رده، صنعتکار یا کارورز می بایست یا شاهکاری به وجود آورد یا حق ورودی به استادکاری بپردازد. در غیر این صورت کارگر مزدی باقی می ماند. دستیابی به استادکاری به تدریج پرهزینه تر می

شد و استادکاران گرایش به موروثی کردن این رتبه داشتند.

بدین ترتیب در اروپا اصناف بخشی از جامعه بسته فئودالی بودند. در واقع جامعه فئودالی با سلطه زمینداران بزرگ فئودال در روستاها و با سلطه استادکاران و نظام صنفی در شهرها مشخص می شد. مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» طبقات و لایه های جامعه فئودالی را چنین بر می شمارند: لردهای فئودال، تیول داران [واسال ها]، استادکاران صنفی، کارگران آزمودهⁱⁱ (2) [کارورزان، صنعتکاران]، شاگردان [کارگران نوآموز]، سرف ها [رعیت های وابسته به زمین].

استادکاران در مقابل خدمات به شاه، امتیازی از او دریافت می کردند و گاه حتی اداره برخی شهرها را در دست داشتند (مثلا در منطقه شمالی آلمان و شهرهای اروپای شمالی مجاور دریای سیاه و دریای بالتیک). پس از انقلاب فرانسه، امتیازهای اصناف در این کشور لغو شد و ائتلاف و تشکل صنفی و نیز تشکل کارگران (چه نوآموزان و چه کارگران آزموده) و نیز تشکل دهقانان ممنوع گردید (قانون لو شاپلیه Le Chapelier در سال 1791. طبق این قانون تشکل سندیکاهای کارگری نیز تا سال 1884 در فرانسه ممنوع بود.)

در اثر انقلاب فرانسه و جنگ های ناپلئونی و از آن مهم تر به خاطر انقلاب صنعتی و رشد نیروهای مولد و نظام کارخانه ای، و انقلابات بورژوا دموکراتیک، نظام صنفی در اروپا از سده نوزدهم به بعد رو به زوال نهاد.

مارکس در نوشته های مختلف خود از جمله در «دست نوشت های اقتصادی و فلسفی سال 1844»، «ایدئولوژی آلمانی»، «سرمایه» و غیره ساختار صنفی و عملکرد آن را در شیوه تولید و محدودیت هائی که نظام صنفی در مقابل تکامل نیروهای مولد به وجود می آورد توضیح داده است.

در ایران نیز نظام صنفی از دیرباز وجود داشته که دارای تشابه هایی با نظام صنفی در اروپا بوده است. کیوان کیانی در مقاله ای زیر عنوان «تاریخچه صنف در ایران» در مورد اصناف و ارتباط آنها با بافت شهری بازار و مساجد می نویسد: «یکی از ویژگی های بازارها در جهان اسلام (ایران) تا زمان حاضر، تشکل بازاریان در انجمن های صنفی یعنی اصناف بوده است. این تشکیلات، صاحبان حرفه ها را در خود متشکل می کردند و دارای وظایف اجتماعی وسیعی بودند. منشأ اصناف اسلامی به قرن سوم هجری می رسد که دوره شکوفایی تمدن اسلامی و رونق تجارت و شهر نشینی بوده است. در این دوران هزاران نفر از مردمان شهر و روستا در حرفه ها و پیشه های

مختلف به کار مشغول بودند. در این زمان (قرن سوم ه.ق) بود که تشکل افزارمندان و صنعت گران براساس حرفه ها و پیشه ها آغاز شد و رشد و توسعه ی کامل شهرها را در قرن های 5 و 6 هجری قمری، در پی داشت و فعالیت های اصناف را گسترش فراوان بخشید.»

مؤلف، عملکرد اصناف یا تشکیلات پیشه وری در ایران یا «تشکیلات پیشه وری اسلامی» را چنین بر می شمارد:

- «تنظیم حرفه، حفظ اسرار آن، تثبیت نرخ ها و نظارت بر سطح فنی نیروهای انسانی، رسیدگی به مواد اولیه و توجه به بهداشت.

- پیمانی است بر پایه عرف و تسلیم و احترام اعضاء به هم

- نظارت بر سطح فنی حرفه و آموزش اعضا

- نوعی اتحادیه پیشه وری است براساس عضویت و دارای خصوصیت مردمی و وجود دستگاه اداره کننده و مدیریت

- از تجمع گروهی از پیشه وران بازار که برای رسیدن به اهداف صنف و برخورداری از حمایت یکدیگر و نظارت بر بازارهای محلی متحد شدند [شکل گرفته بود].»

از احساسات رمانتیک نویسنده درباره اصناف و سازمان صنفی که بگذریم، ویژگی هائی که برای صنف در ایران بیان می کند شباهت های آن را با اصناف در اروپا نشان می دهد. این شباهت ها به خصوص هنگامی که نویسنده سلسله مراتب درونی سازمان صنفی در ایران را توضیح می دهد بیشتر نمایان می شود. او «مراتب صنف» را چنین توضیح می دهد:

«تشکیلات منظم موجود به طور سنتی در میان اصناف، وجود مراتبی مانند شیخ صنف، استاد، خلیفه، صنعتگر، کارآموز، نقیب و ... را تائید می کند.

- شیخ یا رئیس - به دانش، تجربه، مهارت در حرفه از دیگران برتر و در کلیه موارد عمومی نماینده صنف بوده و بر افراد و اعضای آن دستور می راند و نیز در تعیین نرخ ها با مشورت محتسب، مداخله و در بروز اختلاف حکمیت می کرده است

- استاد - اسرار صنف و پیشه را که خود به کمال آموخته بود به شاگردان منتقل می کرد و هر گاه در حرفه خود، کسی را ماهر تشخیص می داد و بر فهم و درك و خدمت و کفایت او صحه می گذاشت، به او عهد (حکم، منشور) می بخشید و این به منزله اجازه او برای ورود به صنف بود

- خلیفه - مرتبه ای میان صنعتگر و استاد را داشته و معنای آن دستیار استاد در کار و حرفه بود

- صنعتگر یا شاگرد - به استاد در کارش کمک می کرده و در قبال آن مزد و گاهی خوراک و پوشاک می گرفته است. استاد مسئول خطای شاگرد در کار بود. پس از طی دوره کارآموزی، صنعتگر با گذراندن آزمایش خاص و توفیق در انجام آن، می توانسته، استادی مستقل شود و دکانی مخصوص خود دایر کند

- رتبه مبتدی آن طور که از لفظ آن بر می آید، به نخستین مرحله و پایین ترین مرتبه کارآموزی گفته می شد و کار آن معمولاً از کودکی آغاز شده است

- نقیب - دستیار شیخ یا رئیس صنف نقیب نامیده می شد و مهمترین وظیفه اش، اجرای مراسم "شد" بود شد نیز آیینی بود که برای ورود کسی به حرفه برگزار می شد و شیخ در آن مراسم کمربندی را به دور کمر تازه وارد محکم می بست و این به منزله رسمیت یافتن او در ورود به صنف بود. نقیب همچنین از اموالی که از استادان به دست می آورد به شیوخ کم درآمد و گاه به بستگان فقیر، برای برگزاری ولیمه (پذیرایی و اطعام در مراسم شد) کمک می کرده است.

در ایران عهد صفویه و قاجار، هر يك از اصناف، رئیسی داشت که او را "کدخدا" یا "باشی" می خواندند و غالباً به طور انتخابی و گاه به شکل موروثی تعیین می شد. کدخدا یا باشی به کمک ریش سفیدهای صنف، در توزیع مالیات و رفع اختلاف های جزئی و عادی بین افراد صنف تلاش می کرد. عضویت در هر صنف، غالباً به طی دوره شاگردی و رسیدن به مرحله استادی در حرفه و پیشه خاص آن صنف بود و در بعضی موارد با گذراندن امتحان و دادن ولیمه انجام شد. عضویت در برخی اصناف، جز با رضایت اکثر افراد یا ریش سفیدان صنف یا خریدن "حق بینجه" یکی از اعضای صنف ممکن نبود. (مالیاتی که دولت برای اصناف تعیین می کرد)»

نویسنده همچنین نقش داروغه و محتسب و عسس و نحوه ارتباط آنها با اصناف را توضیح میدهد.

<http://irancouncil.com/fa/content/7/default.aspx>

بدین سان سلسله مراتب درونی صنف یا سازمان صنفی در ایران، شبیه سلسله مراتب سازمان اصناف در اروپا بوده و عملکردهایی مشابه آن داشته است. صنف، هم در اروپا و هم در ایران، سازمانی اقتصادی مربوط به دنیای پیشاسرمایه داری بوده، امتیازاتی داشته و برای

حفظ آنها تلاش می کرده است. در طول زمان موانع ورود به صنف بیشتر و سلسله مراتب درونی اش سخت تر و کم انعطاف تر می شده و ریاست صنف به تدریج حالت موروثی به خود می گرفته است. در مورد تفاوت های ساختار صنفی در ایران و اروپا شاید بتوان گفت که امتیازات اصناف اروپائی به ویژه در زمینه های اداری، قضائی و سیاسی، از امتیازات اصناف در ایران بیشتر بوده است.

در ایران نیز مانند اروپا با ظهور صنعت بزرگ (که هم ناشی از رشد درونی بوده و هم ناشی از هجوم سرمایه های امپریالیستی)، اصناف و سازمان صنفی رو به ضعف و زوال گذاشتند. با این وصف به خاطر شمار زیاد پیشه وران و کارگران شاغل در مؤسسات تولیدی و تجاری کوچک در اقتصاد ایران، اصناف و سازمان صنفی هنوز نقشی دارند و این نقش توسط تلاش های ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی مثلاً در زمینه احیای نظام «استاد - شاگردی» تقویت می شود. البته نظام «استاد - شاگردی» در شرایط کنونی نمی تواند بیرون از سلطه سرمایه بزرگ (چه سرمایه تجاری، چه سرمایه بانکی و چه سرمایه صنعتی) عمل کند. عملکرد نظام استاد- شاگردی، فروکاستن بازهم بیشتر موقعیت کارگران در ایران، وابسته کردن بیشتر آنان به کارفرما، گسترش بازهم بیشتر استثمار ارزش اضافی مطلق، از جمله از راه استثمار سیستماتیک کار کودکان

است. یک نقش دیگر نظام استاد- شاگردی تلاشی برای ریشه کن کردن هرگونه حرکت کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری و کشتن فکر و عزم تشکل در آنها از آغاز وارد شدنشان به بازار کار است.

تعریف طبقه و مبارزه طبقاتی

یک درک عامیانه از طبقات اجتماعی، رده بندی افراد جامعه بر حسب میزان ثروت و درآمد آنهاست. طبق این درک از طبقات اجتماعی افرادی که درآمدهای یکسان یا مشابه دارند در یک گروه که آن را «طبقه» می نامند جای داده می شوند. طبق این رده بندی، جامعه به سه «طبقه» یعنی «طبقه بالای»، «طبقه متوسط» و «طبقه پائین» تقسیم می شوند. در این تقسیم بندی از طبقات، شیوه تولید و جایگاه انسان ها در روند تولید و به طور کلی در روند اقتصادی مورد توجه قرار نمی گیرد، همچنین نحوه تصاحب ثروت از جانب افراد این یا آن طبقه مطرح نیست. در این تقسیم بندی، یک سرمایه دار بزرگ صنعتی یا یک مدیر عالی رتبه بنگاه مالی یا تجاری، یک زمیندار بزرگ که ثروتش از اجاره زمین روستائی یا شهری یا از بورس بازی روی زمین تأمین می شود، یک نقاش برجسته که آثار گرانبها ایجاد می کند، یک ژنرال ارتش یا صحت منسب بالای اداری، یک آیت الله که اموال وقفی یا اماکن مذهبی یا مقادیر زیادی «سهم امام» و کمک ها

و بخشش های مذهبی در اختیار دارد، یک بازیکن تراز اول فوتبال که برای بازی در یک باشگاه سالیانه مبلغ عظیمی دریافت می کند، یک نویسنده یا مخترع که درآمد بالائی به خاطر کتاب ها یا اختراعاتش به دست آورده، یک بورس باز یا صاحب مستغلات و ... همگی اعضای «طبقه بالای» جامعه اند. همچنین یک سرمایه دار کوچک یا متوسط، یک پیشه ور یا کاسب، یک تکنیسین یا مهندس معمولی یا کارگر ماهر، یک پزشک، وکیل دادگستری یا معلم، یک دهقان که صاحب زمین و وسایل تولید خودش است و خود و خانواده اش روی زمینش کار می کنند یا احتمالاً تعدادی کارگر فصلی یا دائمی در استخدام دارد، یک روزنامه نگار و غیره به «طبقه متوسط» تعلق دارند. به همین طریق توده وسیع کارگران ساده، دهقانان فقیر، پیشه وران تهی دست شهر و روستا، دست فروشان، بیکاران و غیره، «طبقه پائین» را تشکیل می دهند.

معایب چنین تعریف و تقسیم بندی ای روشن اند. هرکس با کمی دقت متوجه می شود که در هر یک از این طبقه بندی ها عناصر ناهمگونی کنار هم قرار داده شده اند که از نظر اجتماعی- اقتصادی و نیز عملکرد سیاسی شان می توانند رو در روی یکدیگر قرار گیرند. افراد «طبقه بالا» در این تقسیم بندی هر چند ممکن است درآمدهای یکسان یا مشابهی داشته باشند اما الزاماً دارای منافع اقتصادی اجتماعی و سیاسی

است هر چند بسیاری از «دانشمندان» بورژوا، دانشگاهیان، روشنفکران، سیاستمداران و حتی برخی جریان های چپ آن را به کار می گیرند.

تقسیم بندی های تفصیلی تر و به اصطلاح "دقیق تر" دیگری مانند «رده بندی های اجتماعی - حرفه ای» (catégories socio-professionnelles - CSP) «مؤسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه (INSEE)» و یا رده بندی اجتماعی - اقتصادی (Socio-economic categories) «مؤسسه ملی آمار بریتانیا» وجود دارند که کمابیش از همان معایب بالا رنج می برند.

تعریف طبقه

از دید ما تعریفی که لنین از طبقه در مقاله «آغاز بزرگ» [بتکار عظیم] که در ژوئن ۱۹۱۹ نوشته، ارائه می دهد، فاقد معایبی است که در بالا ذکر کردیم و افزون بر آن راه گشای فهم و توضیح مسایل زیادی در عرصه اجتماعی و طبقاتی است. تعریف لنین از طبقه چنین است:

«طبقات، گروه های بزرگی از مردم اند که برحسب جایگاهشان در نظام تاریخاً تعیین شده تولید اجتماعی، برحسب روابط شان با وسایل تولید (که در غالب موارد در قانون تثبیت و فرمول بندی شده)، برحسب نقش شان در سازمان اجتماعی کار، و در نتیجه برحسب ابعاد سهم شان از ثروت اجتماعی و و نحوه

یکسانی نیستند (مثلاً یک زمیندار بزرگ و یک سرمایه دار بزرگ هرچند ممکن است درآمد مشابهی داشته باشند اما منافع اقتصادی یکسانی ندارند). برخی از گروه ها و لایه هائی که در طبقه متوسط گنجانده شده اند در واقع جزء کارگرانند (یعنی با فروش نیروی کار خود زندگی می کنند)، برخی از آنها جزء سرمایه داران یا زمیندارانند (یعنی درآمد و ثروتشان اساساً متکی بر مالکیت وسایل تولید و در نتیجه متکی بر استثمار کار کسان دیگر است) و برخی خرده بورژوا هستند (یعنی درآمد آنها یا متکی بر کار خودشان است و در این رابطه نه استثمار می شوند و نه استثمار می کنند و یا درآمدشان بخشی متکی بر کار خود و بخشی ناشی از استثمار کار دیگران است) و برخی کارگرند، گیریم کارگر ماهر یا متخصص یا کارگر فکری که درآمدشان متکی بر فروش نیروی کارشان است. همین عدم دقت در مورد افراد به اصطلاح طبقه پائین هم وجود دارد. در یک کلام، تقسیم بندی افراد و گروه های اجتماعی براساس ثروت و درآمد تقسیم بندی طبقاتی دقیق و منسجمی نیست و یک رشته ویژگی های مهم - از جمله جایگاه انسان ها در روند تولید، اینکه صاحب وسایل تولید هستند یا نه و یا صاحب چه نوع وسیله تولیدند (مثلاً زمین یا سرمایه؟)، را نادیده می گیرد. تقسیم بندی جامعه به طبقه بالا، طبقه متوسط و طبقه پائین، یک تقسیم بندی غیر علمی و عامیانه

تصاحب آن، از یکدیگر متمایز می شوند. طبقات، گروه هائی از مردم اند، که به خاطر جایگاه های متفاوتی که در نظام معین اقتصاد اجتماعی دارند، یکی از آنها می تواند [ثمره] کار دیگری را تصاحب کند».

در این تعریف بر خلاف تقسیم طبقات به طبقه بالا، متوسط و پائین، تعریف طبقات نه بر اساس میزان در آمد و ثروت بلکه بر پایه روابط تولیدی یا ساختار اقتصادی - اجتماعی موجود در جامعه تعریف می شوند و رابطه بین طبقات، متکی بر روابط تولیدی موجود در جامعه است. سهم طبقات اجتماعی مختلف از ثروت اجتماعی براساس جایگاه آنها در مناسبات تولیدی و روابط شان در سازمان کار اجتماعی تعیین می شود. علت اصلی استثمار، شکل معین روابط تولیدی و اقتصادی و جایگاه متفاوت افراد در این روابط است.

خود روابط تولیدی و تحول شان به سطح تکامل نیروهای مولد بستگی دارند. تضاد بین نیروهای مولد بالنده و روابط تولیدی عقب مانده، موتور محرک تکامل اقتصادی و اجتماعی است. این تضاد در مرحله معینی از تکامل خود به دگرگونی روابط تولیدی می انجامد که با نیروهای مولد جدید، شیوه تولید جدیدی را به وجود می آورند. به عبارت دیگر، تضاد بین نیروهای مولد پیش رونده و روابط تولیدی عقب مانده موجب دگرگونی بنیادی

جامعه و یا انقلاب اجتماعی می شود. مجموعه روابط تولیدی، ساختار اقتصادی یا شالوده جامعه را تشکیل می دهند که روبناهای حقوقی، سیاسی، دینی، اخلاقی، فلسفی و هنری از آن ناشی می شوند و به آن خدمت می کنند. به طور مشخص قهر سیاسی و ابزارهای این قهر (به طور ویژه دولت طبقات استثمارگر و نهادهای آن)، که بخشی از روبنای سیاسی به شمار می روند، حامی و حافظ روابط اقتصادی معین اند و نه خالق آن روابط. همچنین نهاد دولت، محصول طبقات و روابط اجتماعی - اقتصادی معین است و نه به عکس.

مبارزه طبقاتی همچون موتور محرک تاریخ

از اینکه تضاد بین نیروهای مولد پیش رونده و روابط تولیدی عقب مانده موجب دگرگونی بنیادی جامعه و یا انقلاب اجتماعی می شود نباید چنین نتیجه گرفت که این تضاد به شکل بی واسطه، مستقیم و ساده عمل می کند و یا عملکرد آن مکانیکی و اتوماتیک است. در واقع تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی - که در سطح زیرین همه تحولات مهم اجتماعی جریان دارد - در مبارزه پیچیده بین طبقات اجتماعی منعکس می شود و از طریق مبارزه طبقاتی که همه عرصه های شالوده اجتماعی (روابط تولیدی حاکم) و نیز روبناهای حقوقی، سیاسی، فلسفی، دینی، هنری و غیره را دربر می گیرد به فرجام می رسد یعنی موجب

دگرگونی ریشه ای اجتماعی- اقتصادی و تاریخی می گردد. به عبارت دیگر، نیروی محرک مستقیم تاریخ، مبارزه طبقاتی است که متکی بر تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی است اما عکس برگردان یا رونوشت ساده آن نیست.

طبقه کارگر

بر اساس درک فوق، منظور از طبقه کارگر یا کارگران مزدی، کلیه کسانی است که فاقد وسایل تولید و وسایل معیشت اند و برای گذران زندگی، نیروی کار خود را در بازار کار به عنوان یک کالا به صاحبان وسایل تولید و زندگی برای فروش عرضه می کنند. تعریف مارکس از نیروی کار چنین است: «منظور از نیروی کار یا توانائی کار، مجموع [یا تجسم] آن توانائی های بدنی و فکری موجود در جسم یک آدم و در شخصیت زنده او است که باید برای تولید اشیای مفید [ارزش های مصرفی] به حرکت درآورد.»

وجود طبقه کارگر در جامعه، به معنی جدا شدن همه یا دست کم بخش مهمی از تولید کنندگان مستقیم از وسایل تولید و تجمع وسایل تولید یا بخش تعیین کننده آن وسایل در دست یک اقلیت است که نیروی کار دسته اول را برای به کار انداختن وسایل تولید و در نتیجه تولید کالاها و خدمات خریداری می کنند. همچنین وجود طبقه کارگر در جامعه مستلزم

سطح معینی از تکامل نیروهای مولد و در نتیجه بارآوری کار اجتماعی است طوری که مقدار تولید مولد مستقیم (کارگر) در زمان معین از هزینه نیروی کار او (یا قیمت نیروی کار یا مزد) برای آن زمان بیشتر باشد. بدین سان خریدار نیروی کار یا سرمایه دار با خرید این کالا (نیروی کار) و مصرف آن یعنی به حرکت درآوردن نیروی کار در روند تولید، مقداری محصول اضافی (یعنی افزون بر هزینه های تولید) به دست می آورد که ناشی از کار پرداخت نشده یا رایگانی است که از کارگر فروشنده نیروی کار استثمار کرده است. این استثمار اساساً به خاطر وجود رابطه تولیدی معین یعنی شرایط و شکل کار در شیوه تولید سرمایه داری امکان می یابد.

طبقه کارگر نه تنها کارگران صنعتی کارخانه ها، کارگاه ها، معدن ها، کارگاه های ساختمانی، کارکنان مزدی در رشته های مختلف کشاورزی، دامداری، ماهیگیری، جنگل داری و غیره، بلکه کارگران مزدی خدمات گوناگون مانند حمل و نقل، بندرها، انبارها، پست، مخابرات و ارتباطات، بخش اعظم آموزگاران، دبیران، مدرسان دانشگاه ها، پرستاران، بهورزان و بهیاران و دیگر کارکنان مزدی بیمارستان ها و درمانگاه ها، کارکنان عادی بانک ها و شرکت های بیمه، کارکنان مزدی فروشگاه ها و دیگر بنگاه های تجاری، بسیاری از کارمندان ادارات، شهرداری ها و

سازمان تولید فنودالی و رشد ماشینیسیم، تولید پیشه وری به مرور ضعیف شد و درهم شکست. با تکامل سرمایه داری و تولید کارخانه ای، کارگران آزموده و شاگردان شاغل در اصناف به صف کارگران مزدی مدرن پیوستند و بخشی از استادکاران یا به سرمایه دار تبدیل شدند و یا به خاطر از رده خارج شدن صنعت و کارشان رتبه اجتماعی خود را از دست دادند.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مضمون آن

استثمار کارگران توسط سرمایه داران، یا کار توسط سرمایه، علت و پایه اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تشکیل می دهد. در نظام سرمایه داری نه تنها کارگران استثمار می شوند و شدت این استثمار (یا نرخ ارزش اضافی) با افزایش بارآوری کار و با پیچیده شدن روش ها و سازماندهی کار بیشتر می شود بلکه در عین حال این نظام آستن بحران های بزرگ اقتصادی و سیاسی، سرچشمه جنگ های تجاوزگرانه و غارتگرانه، استعمار کهن و نو، تولید و کاربرد و اشاعه سلاح های کشتار جمعی، تکیه گاه اصلی اختناق و سرکوب سیاسی، و اعمال ستم ها و تبعیض های جنسیتی، ملی، نژادی، دینی، فرهنگی و غیره است. سرمایه داری عامل اصلی از خود بیگانگی کارگر و به طور کلی فرد است. نظام سرمایه داری بزرگترین مخرب طبیعت و

غیره بجز مدیران و کادرها در همه موارد یاد شده را نیز دربر می گیرد. محدود کردن طبقه کارگر تنها به کارگران یدی یا محدود کردن کارگران صرفاً به کارگران مولد (اعم از فکری و بدنی)، نگرشی تقلیل گرایانه است.

کارگران صنف نیستند

بخش های مختلف کارگران با آنکه در رشته های مختلف به تولید محصولات و خدمات اشتغال دارند اما طبقه کارگر صنف نیست و مجموع صنف های مختلف هم نیست. منافع حیاتی و تاریخی طبقه کارگر با امتیازات صنفی از هر نوع آن تضاد دارد. بنابراین سخن گفتن از مبارزات صنفی طبقه کارگر یا مبارزات صنفی بخشی از کارگران نادرست است و اصطلاح مبارزات صنفی توصیف غلطی از مبارزات کارگران در عرصه اقتصادی است.

صنف اساساً تجلی سازمان صنعت پیشه وری است و ربطی به سازمان صنایع سرمایه دارانه ندارد. صنف نماد اجتماعی واحد تولید پیشه وری است که در آن استادکار و کار ورز (کارگر آزموده) و شاگرد به رغم تضادهای روزمره در سازمان مشترکی که مطابق با شرایط زندگی آنها در جامعه کهن است زندگی می کنند. در حالی که منافع و صف کارگران مزدی از همان آغاز از منافع و صف سرمایه داران جدا شده است. همراه با درهم شکستن

محیط زیست است. این نظام، زندگی کارگران و اکثریت مردم را همواره در معرض فقر و بیکاری، ناامنی و بی اعتمادی به آینده، جنگ های تجاوزگرانه و جنگ های بنیان کن جهانی قرار داده و می دهد.

بدین سان مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا و فرجام این مبارزه، همچون طبقه ای که هیچ نفع و آینده ای در نظام سرمایه داری ندارد، تنها می تواند برانداختن این نظام و هر نظام طبقاتی استثمارگر و ستمگر دیگر باشد. مضمون مبارزه پرولتاریا، برانداختن نظام بردگی مزدی و رها ساختن خود و تمام بشریت از استثمار و نظام طبقاتی به طور کلی است. این رهائی توسط خود طبقه و با نیروی فکری، سیاسی و فیزیکی خود او باید صورت گیرد. خود آزادی طبقه کارگر یکی از بنیادی ترین اصول سوسیالیسم علمی است. آزادی طبقه کارگر جز با آزادی تمام جامعه از ستم و استثمار طبقاتی میسر نیست و آزادی واقعی جامعه هم تنها هنگامی میسر است که طبقه کارگر که هیچ نفعی در اعمال ستم و استثمار ندارد رهبری پیکارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را در دست گیرد و جامعه را به سمت هدف نهائی خود که الغای طبقات و استثمار در جامعه و محو هرگونه امتیاز است به پیش برد. از این رو یک تفاوت بنیادی بین مبارزات طبقه کارگر با طبقات دیگر این است که این طبقه برای هیچ امتیاز ویژه ای مبارزه نمی کند و مبارزه طبقه

کارگر با این توصیف نمی تواند مبارزه ای صنفی باشد.

عرصه ها و اشکال مختلف مبارزه طبقاتی پرولتاریا

انگلس در مقدمه سال 1874 بر جنگ دهقانی در آلمان می نویسد:

«برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری، مبارزه چنان هدایت می شود که سه وجه آن یعنی نظری، سیاسی و عملی اقتصادی (مقابله با سرمایه داران) پدیده هماهنگ و برنامه ریزی شده ای را تشکیل می دهند. به بیان دیگر قدرت و شکست ناپذیری جنبش [کارگری] آلمان در این حمله هم مرکز نهفته است.»

این گفته انگلس باید همچون رهنمودی برای جنبش کارگری همه کشورها در نظر گرفته شود. مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری و با کل نظام طبقاتی، مبارزه ای همه جانبه است که باید در حوزه های مبارزه نظری، مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی به طور هماهنگ و در جهت اهداف عمومی و جهانی پرولتاریا و اهداف ویژه مبارزه کارگران هر کشور ادامه داشته باشد.

مبارزه نظری به ویژه از دو جهت اهمیت دارد: الف) ضرورت روشن کردن وضعیت اقتصادی – اجتماعی طبقه کارگر و ریشه فقر و استثمار و انواع ستم هائی که بر این طبقه وارد می

حامی سلطه طبقات ارتجاعی و روابط تولیدی استثمارگرانه است و تا ماشین دولتی بورژوائی در هم شکسته نشود، طبقه انقلابی قادر به تغییر بنیادی شرایط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نخواهد بود. مبارزه سیاسی در همان حال مبارزه ای است برای تشکل سیاسی طبقه کارگر و ایجاد قدرت سیاسی این طبقه. بدون این قدرت سیاسی انقلابی، یعنی بدون فرمانروایی انقلابی طبقه کارگر، طبقات استثمارگر و ارتجاعی سرنگون شده می توانند دوباره به قدرت بازگردند و روابط استثمارگرانه را تداوم بخشند.

مبارزه اقتصادی با کارفرمایان مبارزه ای روزانه است. کارگران هر روز و هر ساعت استثمار می شوند و هر روز و هر ساعت اعتراض و مقابله و مقاومت از خود زندگی کارگران برمی خیزد. اما رفع نیازهای روزانه و مبارزه برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی و غیره نه تنها برای حل مسایل زندگی روزانه، بلکه برای تدارک و تمرین مبارزات بزرگ آینده نیز ضرورت دارد.

عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی پرولتاریا که بیانگر و زمینه ساز دگرگونی اساسی جامعه و جهان و به یک تعبیر شروع تاریخ است، هیچ نسبتی با مبارزات صنفی حتی در حوزه مبارزات اقتصادی ندارد.

شود، تحلیل وضعیت طبقاتی و صف بندی طبقات در جامعه، تحلیل شرایط اجتماعی-اقتصادی و سیاسی جهان و تضادهای جهانی، روشن کردن امکان و ضرورت نفی سرمایه داری و جانسین کردن نظامی اقتصادی - اجتماعی که استثمار و از خود بیگانگی در آن نباشد، شرایط تکامل همه جانبه همه افراد جامعه را فراهم کند و پیشرفت های فنی، علمی و اقتصادی را در خدمت بهبود زندگی، افزایش سطح فرهنگی و آزادی انسان به کار گیرد. (ب) بورژوازی و ایدئولوژی پردازان او به طور دائم برای توجیه نظام سرمایه داری و رد سوسیالیسم علمی و هر صدائی که سرمایه داری را نقد کند زرادخانه نظری خود را به کار می اندازند و از آنجا که دانشگاه ها و مراکز آموزشی، مراکز تحقیق، وسایل انتشار و رسانه های جمعی گوناگون را در اختیار دارند از توانائی بالائی در پیشبرد ایده های خود برخوردارند. نهادهای دینی و سنتی هم اساسا در خدمت آنهایند. از این رو مبارزه نظری برای پیشبرد اندیشه و برنامه انقلابی و شکست دادن بورژوازی در عرصه نظری ضرورت دارد.

مبارزه سیاسی با بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر حاکم از آنجا اهمیت حیاتی دارد که روبنای سیاسی حاکم (ماشین دولتی شامل دستگاه های اجرائی، قانون گذاری و قضائی و دیگر نهادهای سیاسی بورژوازی) حافظ و

دید تقلیل گرایانه و کاریکاتوری از سندیکا

جریان هائی که از «مبارزه صنفی کارگران» دم می زنند، سندیکا را ابزار این مبارزه قلمداد می کنند. به عبارت دیگر از یک خطا به خطای دیگر می غلتند. ما در بالا نشان دادیم که طبقه کارگر صنف نیست و از اصناف مختلف نیز تشکیل نشده است و اهداف و انگیزه های مبارزه طبقه کارگر با اهداف و انگیزه های مبارزات اصناف تفاوت بنیادی دارد. حزب توده که یکی از مروجان اصطلاح مبارزه صنفی طبقه کارگر است، سندیکا را چنین تعریف می کند: «در جنبش کارگری، سندیکا به معنی سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است.» (نقل از حزب توده ایران و جنبش کارگری، انتشارات حزب توده ایران، بهمن ۱۳۸۰، تکیه بر کلمات از ما است).

دیدیم که صنف اصولاً سازمانی پیشا سرمایه داری است و ربطی با سندیکا که سازمانی مدرن و اساساً مربوط به دوران شکوفائی تولید بزرگ و کارخانه ای است ندارد. شاغلان اصناف و حتی سرمایه داران ممکن است نام سازمان خود را سندیکا و یا اتحادیه بگذارند اما این ربطی به جنبش کارگری ندارد. ممکن است گفته شود پس کارگران مزدی اصناف چه؟ پاسخ این است که اگر این کارگران تشکل مستقل خود را جدا از کارفرمایان و صاحبان اصناف تشکیل دهند (که معمولاً چنین پدیده ای

سندیکاها - که البته مبارزاتشان در بعد اقتصادی خلاصه نمی شود - برای دفاع از حقوق کارگران نه تنها در مقابل کارفرمایان و دولت بورژوائی، بلکه حتی به قول لنین برای مبارزه با کژروی ها و انحرافات بوروکراتیک دولت کارگری و غیره در دوره گذار یا سوسیالیسم، برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران، برای آموزش کارگران، برای تربیت آنها به منظور اداره تولید و دیگر نهادهای اجتماعی و غیره و در یک کلام، در مبارزه برای برانداختن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم ضرورت دارند.

یک جنبه بسیار مهم دیگر مبارزات اقتصادی کارگران این است که به کارگران در عمل می آموزد که تنها خود و تنها با اتکا به نیروی خود می توانند در تغییر شرایط زندگی خود از راه مبارزه نقش داشته باشند و چنین مبارزه ای را هیچ کس دیگر به جای آنان نمی تواند انجام دهد.

این دید کلی و همه جانبه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا، یعنی ضرورت پیشبرد مبارزه در عرصه های اقتصادی، سیاسی و نظری بیانگر پختگی جنبش کارگری است که تجارب و دستاوردهای مبارزات گذشته کارگران در همه کشورها و دستاوردهای علمی و انقلابی تمام بشریت را مورد استفاده قرار می دهد.

با سرمشق گیری از سندیکاهای مؤسسات بزرگ صورت می گیرد) می توان تشکل آنها را سندیکای کارگری نامید در این صورت پیوند آنان با سندیکاهای واحدها و رشته های نزدیک به خود و یا پیوستن آنها به سندیکاهای صنعتی مبارزانشان را تقویت خواهد کرد.

حزب توده در تعریف خود از سندیکا مهم ترین مؤلفه سندیکای کارگری، یعنی طبقه کارگر مزدی کارخانه ها و دیگر واحدهای بزرگ، را نادیده می گیرد و به ساختار پیشاسرمایه داری صنفی می چسبد. انحراف دیگر تعریف حزب توده از سندیکا این است که سندیکای مورد نظر این حزب «سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان» است یعنی سازمان ویژه طبقه کارگر مزدی نیست، و طرفه این که چنین درکی از سندیکا را به «جنبش کارگری» نسبت می دهد!

درک از سندیکا همچون «سازمان صنفی» کارگران منحصر به حزب توده نیست. جریان موسوم به «کمونیسم کارگری» نیز چنین درکی از سندیکا دارد. منصور حکمت از مروجان این جریان در «قطعنامه در باره تشکل های توده ای طبقه کارگر» می نویسد:

«در تمایز با اتحادیه های کارگری که مبنای آن را سازمان یابی صنفی یا رشته ای تشکیل می دهد، سازمان سراسری شورائی متکی به بهم پیوستن اتحاد عملی شوراهای کارخانه ای و

کارگاهی در یک جغرافیای اقتصادی و اداری معین است». او در ضمن «اصناف معینی» در میان کارگران کشف کرده است: «سیستم شورائی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراها را یکسره منتفی نمی کند. برای مثال می توان تصور کرد که در اصناف معینی که اتحادیه فرم مناسب تشکل آنهاست (کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاه های ترابری کوچک و ...) در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگان بفرستند و به عبارت دیگر وابستگی خود را به سازمان شورائی اعلام کنند».

یعنی از دیدگاه حکمت «کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاه های ترابری کوچک و ...» صنف هستند! از نظر حکمت شورا برای واحدهای بزرگ و سندیکای «صنفی» برای واحدهای کوچک مناسب است که البته توصیه می کند «وابستگی خود را به سازمان شورائی اعلام کنند».

صرف نظر از عدم درک نقش و عملکرد تاریخی شورا (که ارگان قدرت سیاسی طبقه کارگر یا دولت کارگری است) و قاطی کردن نقش شورا با سندیکا و کمیته کارخانه، تعریف من درآوردی و عقب مانده از سندیکا همچون سازمان صنفی کارگران (که دیدیم اصطلاح و مفهومی غلط است) و یا سازمان حرفه ای کارگران (که دیدی محدود از سندیکا است) نشان

سندیکا (اتحادیه) چیست؟

سندیکا تشکل کارگرانِ مزدیِ یک رشته صنعتی یا خدماتی است. هنگامی که از یک صنعت مانند خودروسازی یا ساختمان یا نفت و گاز و پتروشیمی یا نیشکر و فولاد یا یک رشته خدماتی مانند بیمارستان یا شهرداری و غیره سخن می‌گوئیم روشن است که هرکدام از این صنایع و خدمات شامل ده ها و شاید صدها حرفه است: در صنعت خودروسازی مکانیسین، الکتریسیین، جوشکار، الکترونیسیین، آهنگر، رنگرز، طراح، انفورماتیسیین، مهندس محاسب، کارکن یا تکنیسین آزمایشگاه، کارکنان اداری و غیره و غیره حضور دارند که در مجموع می‌توانند عضو یک سندیکا باشند، نه اینکه کارکنانِ هر حرفهٔ مشخص در سندیکای جداگانه و تخصصی خود متشکل شوند.

کنگره سوم کمینترن در 12 ژوئیه 1921 (انترناسیونال کمونیستی و اتحادیه‌های بین‌المللی سرخ، مبارزه به ضد انترناسیونال اتحادیه‌های کارگری آمستردام) سندیکا را چنین تعریف می‌کند: «اتحادیه‌ها سازمان‌های توده-ای پرولتاریا هستند. آنها هرچه بیشتر به سازمان‌هایی تحول می‌یابند که همهٔ کارگران یک شاخه صنعتی معین را متحد کنند.» اتحادیه‌های بسیاری، و به ویژه کنفدراسیون‌ها یا کنگره‌های اتحادیه‌ها خود را همچون سازمان کارگران مزدی یک صنعت یا مجموعهٔ صنایع

می‌دهد که نویسندهٔ این قطعنامه و تصویب‌کنندگان آن بویی از سندیکای صنعتی نبرده اند و اسمی از آن نشنیده اند در حالی که از حدود صد تا صد و پنجاه سال پیش از نوشته شدن قطعنامهٔ آنها نظریه و عمل سندیکای صنعتی وجود داشته است.

جالب توجه است که درک حزب توده و منصور حکمت و جریان‌های وابسته به آنها از سندیکا شبیه درک و تعریف قانون کار جمهوری اسلامی از سندیکا است (هرچند جمهوری اسلامی کلمهٔ سندیکا یا اتحادیه را به رسمیت نمی‌شناسد از آنها نفرت دارد و می‌ترسد و به جای آن اصطلاح «انجمن صنفی» را به کار می‌برد). وجه مشترک دیدگاه حزب توده و جریان‌های حکمتی با قانون کار جمهوری اسلامی در این است که همهٔ آنها سندیکا را سازمان صنفی یا انجمن صنفی کارگران می‌دانند.

جریان‌های وابسته به دیدگاه حکمتی، سندیکا را مانند قانون کار جمهوری اسلامی مختص واحدهای کوچک و متوسط می‌دانند در مورد واحدهای بزرگ هر دو فقط «شورا» را به رسمیت می‌شناسند (3): در قانون کار جمهوری اسلامی این شورا، «شورای اسلامی کار» است و در دیدگاه حکمت و طرفدارانش شورا همان «مجمع عمومی» کارکنان یک مؤسسه یا واحدی از آن است.

و خدمات یعنی به طور کلی خود را به صورت سازمان کارگران مزدی تعریف می‌کنند: مثلاً در ماده 1 اساسنامه کنفدراسیون عمومی کار فرانسه CGT در 1995 آمده: «در "ث. ژ. ت" به روی همه کارگران مزدی، زن و مرد، فعال یا محروم از کار و بازنشسته، مستقل از موقعیت اجتماعی و حرفه ای، ملیت، عقاید سیاسی، فلسفی و مذهبی‌شان باز است. هدف آن این است که همراه با آنان از حقوق و منافع حرفه‌ای، معنوی و مادی، اجتماعی، اقتصادی، فردی و جمعی‌شان دفاع کند. با توجه به تضاد بنیادی و تخاصم منافع بین مزدبگیران و کارفرمایان، بین نیاز و سود، "ث. ژ. ت" با استثمار سرمایه داری و هرگونه استثمار کار مزدی مبارزه می‌کند. اینها خصلت توده‌ای و طبقاتی آن را تشکیل می‌دهند.»

منظور ما این نیست که بگوئیم واقعاً "ث. ژ. ت" در عمل همین چیزی است که ادعا می‌کند، بلکه منظور این است که تأکید شود سندیکا (یا کنفدراسیون سندیکاها) الزاماً محدود به یک حرفه یا صنف خاص یا حتی صنعت خاص نیست و الزاماً خود را محدود به معیارهای سرمایه‌داری نمی‌کند. درک وسیع از اتحادیه، هم از لحاظ اهداف و برنامه عمل و هم از جهت فراگیر بودن، تنها در مواردی که ذکر کردیم نیست.

سندیکا به مثابه "سازمان صنفی کارگران" و

بی طرفی سیاسی سندیکا

در درک از سندیکا به عنوان «سازمان صنفی کارگران»، دیدگاه «بی طرفی سیاسی سندیکا» نهفته است. وقتی که تعریف سندیکا سازمانی باشد که تنها به امور «صنفی» کارگران عضو می‌پردازد، طبعاً چنین سازمانی به سیاست بی‌اعتنا و از نظر سیاسی بی‌طرف است. می‌دانیم که بی طرفی سندیکا دیدگاهی اپورتونیستی و رفرمیستی است. بورژوازی هنگامی که قادر به جلوگیری از تشکیل و ایجاد سندیکا نباشد به دنبال این خواهد بود که فعالیت سندیکا را تنها به عرصه اقتصادی، آن هم در حوزه حرفه یا صنعت خاص، محدود کند. تکامل جنبش کارگری در خلاف این جهت است.

در انترناسیونال اول، رفرمیست‌ها و آنارشئیست‌ها با قطعنامه‌های مربوط به حزب سیاسی طبقه کارگر و اتحادیه‌های کارگری که از جانب مارکس، انگلس و اکثریت نمایندگان مطرح شده بود مخالفت کردند. در «قطعنامه در باره ایجاد احزاب طبقه کارگر، مصوب کنگره لاهه به عنوان ماده ۷ اساسنامه انترناسیونال اول، سپتامبر ۱۸۷۲» چنین آمده است:

«در برابر قدرت جمعی طبقات دارا، طبقه کارگر نمی‌تواند همچون یک طبقه عمل سیاسی کند مگر با تشکل خود در یک حزب سیاسی، متمایز از و مخالف با همه احزاب کهنی که طبقات دارا تشکیل داده اند.»

این تشکل طبقه کارگر در حزب سیاسی برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن یعنی انحلال طبقات، اجتناب ناپذیر است.

تشکل نیروهائی که تاکنون طبقه کارگر با مبارزات اقتصادی خود به وجود آورده باید در همان حال همچون اهرمی در مبارزات او به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کند.

زمینداران و سرمایه داران همواره امتیازات سیاسی خود را برای دفاع از انحصارات اقتصادی و برده کردن کار و جاودانه کردن آنها به کار خواهند برد. بنابراین، فتح قدرت سیاسی وظیفه بزرگ طبقات کارگر گردیده است. «مارکس به هنگام بحث درباره این بند گفت:

«ما دو دسته مخالف داریم، یکی تحریم کنندگان [مبارزه سیاسی] - که بیش از هرکس دیگر به هنگام تصویب قطعنامه بدان حمله کردند - و دیگری کارگران انگلستان و آمریکا که اجازه می دهند بورژوازی برای اهداف سیاسی خود از آنان بهره برداری کند.» (4)

این «دو دسته» که مارکس از آنان سخن می گوید عبارت بودند از آنارشیست ها (که در آن زمان با بی اعتنائی به سیاست و تحریم مبارزه سیاسی مشخص می شدند) و رهبران کارگری رفرمیست انگلیس و آمریکا که از بورژوازی دنباله روی می کردند. بدین سان نقش سندیکاها به هیچ رو به مقاومت در برابر کارفرمایان و

دولت و حتی به مبارزه اقتصادی- اجتماعی مثبت کارگران محدود نمی شود و سندیکاها می توانند و باید «همچون اهرمی در مبارزات طبقه کارگر به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کنند.»

براساس همه آنچه گفته شد می توان سندیکا را چنین تعریف کرد: سندیکا سازمان صنعتی کارگران مزدی است که مقاومت در برابر کارفرمایان و دولت، تقویت همیاری، همبستگی و وحدت بین همه کارگران، دفاع از منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر، دفاع از دستاوردهای کارگران، تلاش برای بهبود دائم وضع زندگی و شرایط کار، مقررات و روابط کار را بر عهده دارد و می تواند برای از میان رفتن استثمار و نظام طبقاتی و هرگونه سازماندهی کار که به استثمار و نظام طبقاتی بیانجامد یا بدان یاری رساند مبارزه کند.

جمع بندی کلی

ما در این مقاله نشان دادیم که کاربرد اصطلاحاتی نظیر «منافع صنفی»، «مبارزه صنفی»، «سازمان صنفی»، «مبارزه صنفی- سیاسی» و غیره در مورد مبارزات و سازمان های طبقه کارگر نادرست است. طبقه کارگر و بخش های مختلف آن صنف نیستند و سازمان های این طبقه را نباید سازمان های صنفی یا سازمان صنفی- سیاسی به حساب آورد. اهداف

و انگیزه های طبقه کارگر در عرصه های مبارزه طبقاتی، از جمله در عرصه اقتصادی، با اهداف و انگیزه های صنفی تفاوت بنیادی دارند. کاربرد مفاهیم صنفی در مورد طبقه کارگر و مبارزه او یا ناشی از عدم شناخت کافی از طبقه کارگر و سرشت مبارزات این طبقه و بی توجهی به تفاوت های طبقه کارگر با اصناف است یا ناشی از تلاشی آگاهانه برای محدود و یا منحرف کردن مبارزات طبقاتی پرولتاریاست.

پانویست ها

1 - اصطلاحات «صنف کارگر»، «صنف فعله»، «صنف ارتجاعی»، «صنف توانگر»، «صنف کارگران»، «صنف مفتخوران»، «کین صنفی»، «میدان صنفی»، «جنگ صنفی» و ... را در اشعار لاهوتی و فرخی یزدی و غیره می توان دید که همواره منظورشان از «صنف»، «طبقه» بوده است. مثلاً لاهوتی می گوید:

ز خوابگاه غنی دید عکسی آهنگر

به فکر غرق شد و دم دمید و هیچ نگفت

زمن مبارزه صنف کارگر چو شنید

سیاه شد لب خود را گزید و هیچ نگفت

و یا:

نه گبر و نه یهود و نه عیسائی

نه کافر نه اینکه مسلمانم

دنیا و صنف فعله و بازوها
ملک من است و ملت ایمانم
و یا:

.....

چو در خون جسم او در راه صنف فعله غلتان شد
غم جاننش نبید در غصه مزدور و دهقان شد
به غیر از رنگ خون از چشم او هر رنگ پنهان شد
زمین خون، آسمان خون، دشت و کوه شهر و جنگل
خون
ز بس خون رفت از جسمش، جهان شکل دیگر دیدی
زمین در لرزش و افلاک را آسیمه سر دیدی
ز هر سو، صد هزاران بیرق خون، جلوه گر دیدی
پس هر بیرقی افواج صنف کارگر دیدی

.....

روشن است که منظور لاهوتی از «صنف کارگر» و «صنف فعله»، طبقه کارگر است.
همچنین در بیت های زیر از فرخی، منظور از «جنگ صنفی»، جنگ طبقاتی است:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود
کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود

در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای
این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود

در مورد کاربرد اصطلاح «طبقه» در ادبیات سیاسی آن زمان به دو سند از فرقه کمونیست ایران (بیانیه فرقه کمونیست ایران - 1301 و کنگره دوم فرقه کمونیست ایران - 1308) رجوع کنید.

2 - journeyman به انگلیسی و compagnon به فرانسوی؛ منظور کارگری است که در نظام صنفی

دوره شاگردی یا کارآموزی را کاملاً طی کرده باشد. این کلمه در ترجمه های فارسی مانیفست گاه به «شاگرد» (ترجمه محمد پورهرمزبان) و گاه به «پیشه ور روزمزد» (ترجمه حسن مرتضوی) برگردانده شده است که ترجمه های دقیقی نیستند. «شاگرد» از آن رو دقیق نیست که journeyman یا compagnon دوره شاگردی را تمام کرده است و دیگر شاگرد نیست. «پیشه ور روزمزد» از آن جهت دقیق نیست که نخست) پیشه ور معمولاً به کسی اطلاق می شود که صاحب وسایل تولید خود باشد که در مورد journeyman یا compagnon چنین نیست و دوم) روز مزد معمولاً به کسی گفته می شود که برای یک یا چند روز (برای مدت موقت) به کار مشغول است و بعد بیکار می شود در حالی که journeyman یا compagnon کارگر موقت نبوده است. اصولاً در نظام صنفی اخراج کارگر به سادگی نظام کارخانه ای نبوده چون پیدا کردن جانشین کار آسانی نبوده است.

3- در تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون کار جمهوری اسلامی گفته شده: «کارگران یک واحد فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشد».

«شورای اسلامی کار» مربوط به واحدهائی است که بیش از 35 نفر شاغل دائم داشته باشند، یعنی کارگران چنین واحدهائی با توجه به تبصره ۴ ماده ۱۳۱ نمی توانند نه انجمن صنفی داشته باشند و نه نماینده کارگران.

4- شورای عمومی انترناسیونال اول، صورت جلسه ها، ترجمه فرانسوی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص 220--221